



بسم الله الرحمن الرحيم

ادله حرمت غیبت

نکته: تکمله دلیل عقلی

بحث در ادله حرمت غیبت بود نکته‌ای در تکمیل دلیل عقلی عرض بکنم.

به‌عنوان یک دلیلی لبی و عقلی حکم عقل وجود دارد که آزار رساندن به دیگران و از بین بردن آبروی آن‌ها از مصادیق ظلم است و قطعاً بیان عیب دیگری چه در جلوی روی و چه در پشت سر او از مصادیق ظلم است؛ یا آزار در آن هست یا لااقل هتک حیثیت هست و حکم عقلی مستقل وجود دارد که ظلم قبیح است.

اصل اینکه جنس غیبت از مصادیق ظلم محرم و قبیح هست محرز است، چون غیبت ذکر عیوب الناس فی غیابهم و ظهرهم است؛ جنس آن بیان عیوب مردم است که به دو نوع تقسیم می‌شود؛ یکی در غیاب و یکی در حضور است. -این تکمله بحث دلیل عقلی است-.

اصل ذکر عیوب دیگران که عیب‌گویی و عیب‌جویی است به دلیل اینکه خود آن مصادیقی است؛ ما از نوع غیبت روی ذکر عیوب ناس می‌آییم؛ ذکر عیوب ناس هم مصادیقی از جنس بالاتری است -جنس که می‌گوییم جنس اعتباری است- جنس بالاتر ایذاء و هتک حرمت است که بدون تردید از مصادیق ظلم است البته ممکن است جاهایی از ظلم خارج بشود؛

بنابراین اگر ظلم را به‌عنوان یک جنس بگیرید که عقل حکم به قبح آن می‌کند به ظلم زبانی و غیرزبانی تقسیم می‌شود و از طرف دیگر به جان و این‌ها تقسیم می‌شود و یک قسم آن در ظلم به حیثیت و حرمت دیگران می‌آید و در اینجا ایذاء یا هتک حیثیت است؛ و یکی از مصادیق این کبری عیب‌گویی و عیب‌جوئی می‌شود و یک نوع هم عیب‌گویی در غیاب شخص می‌شود؛



احتمالات موجود در مورد حکم

بنابراین در اصل این حکم به حرمت و ظلمی وجود دارد. آیا به خاطر اینکه در پشت سر شخص است این حکم شامل حکم مضاعفی وجود دارد؟

احتمال اول

یک احتمال این است که عیب‌جویی وقتی با پشت سر بودن همراه می‌شود عقل به‌طور مستقل حکم به قبح می‌کند و به اینکه ظلم مضاعف است و لذا وقتی همراه با قید پشت سر بشود از این جهت که طرف نیست تا دفاع بکند یک حرمت مؤکد روی آن می‌آورد؛ روی این احتمال حکم عقل مستقل روی عیب‌جویی و بیان عیوب دیگران آمده که جنس غیبت است و مصداق ظلم است اما پشت سر بودن غیبت ملاک جدیدی است که موجب قبح و ظلم مؤکد می‌شود.

احتمال دوم

یک احتمال هم این بود که معلوم نیست موجب ظلم مضاعفی بشود فقط از حیث اینکه غیبت مصداق جنسی است که قطعاً قبح دارد و ظلم است در همان حد حرمت دارد.

بررسی احتمالات

- بنا بر احتمال دوم حکم عقل مستقل به حرمت غیبت داریم اما نه به‌عنوان غیبت بلکه به‌عنوان ذکر عیوب الناس به‌عنوان عیب‌جویی و طعنه زدن و هتک حیثیت و ایذاء که کلی است و یکی هم بیان عیوب است چه پشت سر باشد یا جلوی رو باشد؛ از باب اینکه مصداق عنوان کلی‌تری است حرمت دارد.
- اما بنا بر احتمال اول علاوه بر حکم عقلی که روی ظلم مطلق و ایذاء و هتک حیثیت و عیب‌جویی آمده بود در این قسم ملاک جدید و مضاعفی وجود دارد که در حد یک ملاک مستقل حرمت است. البته اینجا چون



عیایی و ظهر الغیب محقق می‌شود و نمی‌شود در یک جا هر دو باشد حرمت مؤکد می‌شود ولی ملاک جدید و مستقلی دارد.

شاید احتمال دوم باشد و اگر تردید بکنیم چون حکم عقل است نتیجه تابع اخص مقدمات است که احتمال دوم است.

پس احتمال اول این شد که حکم و ملاکی و داوری از عقل به خاطر پشت سر بودن نیست که ملاک ظلم مضاعف و مؤکدی در حد قبح ملاک حرمت قرار دهد؛

احتمال دیگر اینکه چیز جدیدی است و فراتر از آن احتمال است. در این دو احتمال تردید هم بکنیم باز نمی‌توانیم بگوییم عقل به‌طور خاص می‌گوید غیبت حرام است. این دو احتمال را گفته بودیم و در بیان امروز اوضح شد-

احتمال سوم

ممکن است کسی احتمال سومی را بگوید که مبتنی بر مبانی است که به‌طور مختصر عرض می‌کنم. حکم عقل به قبح دارای مراتبی است و همان‌طور که در شریعت احکام خمس داریم و در جایی که مفسده است حکم شرعی به کراهت و حرمت و در جایی که مصلحت است به استحباب و وجوب تقسیم می‌شود و این‌ها دو مرتبه از مصلحت و مفسده هستند.

بعید نیست بگوییم در حکم به حسن و قبح هم عقل احکام مرتبه‌ای و درجه‌ای دارد، یعنی اگر معاذ الله شرعی هم نبود عقل یک حدی از مصالح و مفاسد را درک می‌کرد و احکام عقلی وجود داشت که خود عقل به‌عنوان حجت باطنی ما را ملزم به رعایت آن‌ها می‌کرد و می‌گفت شرع هم باید این را بپذیرد آن‌وقت در همان مرحله احکام عقلی این‌طور نیست که وقتی عقل حکم به حسن چیزی حکم می‌کند همه یک درجه باشد؛ یعنی بر اساس قاعده ملازمه وقتی عقل حکم به حسن می‌کند یعنی وجوب عقلی که تابع شرع هم وجوب شرعی بشود، این‌طور نیست. با قطع نظر از شرع عقل می‌گوید لازم است این کار انجام بشود ولی بعضی امور که احترامی به دوستش بگذارد و کمک خاصی



به کسی بکند چیزی نیست که اگر انجام ندهد او را مذمت مؤکدی بکند که بگوییم الزام در آن هست بلکه یک نوع ترجیحی است و حکم مطلق را داوری می‌کند.

در حکم عقل به حسن افعال مراتب و درجات است در درجاتی حکم الزامی است و در درجاتی غیر الزامی است عین اینکه در شرع هم استحباب و وجوب داریم. در مقابل که حکم به قبح باشد همین‌طور است عقل وقتی می‌گوید کاری قبیح است گاهی قبح الزامی است یعنی باید ترک بکند ولی گاهی عقل چیزهایی را با قطع نظر از شرع قبیح می‌داند و می‌فهمد کار خوبی نیست اما الزامی در آن نیست.

در داوری‌های عقلی خودمان درجات حسن و قبح وجود دارد و در بعضی از درجات حکم به قبح یا ظلم الزام وجود دارد و در بعضی الزامی نیست. جایی هم که حکم به قبح می‌کند حتی اگر قبح روی ظلم آمده باشد، ظلم هم مراتب دارد ممکن است در مراتبی قبح صد در صد نداشته باشد و در حد الزام نباشد.

نتیجه

در نتیجه یک فقه قبل از شریعت و فرادینی داریم و احکامی دارد که مستقلات عقلیه باشد، یک فقه ماقبل شریعت یعنی فقه عقلی داریم، یک بخشی هم وجوب معرفه الله است؛ عقل ما را وامی‌دارد که شناخت خداوند و کلیات شرع را دنبال بکنیم یک بخشی از فقهای که مستقلات عقلیه است که حسن عقل و قبح ظلم است که به فقه عقلی نام‌گذاری کردم که درواقع مستقلات عقلیه است و یک قسمت آن مقدماتی است که ما را به سمت شریعت و دین رهنمون می‌شود قسمتی هم خدا و امثال این‌ها است قبل از اینکه متون دینی در کار باشد؛ هنوز کتابی و متن دینی نیست و عقل خوب و بد را جدا می‌کند و حکم ملازمه دنبال آن می‌آورد و می‌گوید شرع هم باید طبق این بگوید ولو متن مکتوبی از شرع نباشد؛ و لذا اگر هیچ متن مکتوبی از منابع دینی و صحف آسمانی نداشتیم فقط یک فقه عقلی داشتیم که می‌گفت يجب معرفة الله، يجب فحص عن الله و وقتی اثبات واجب الوجود می‌کند مستقلاتی دارد و با ملازمه می‌گوید این‌ها مال شرع است حتی اگر منبع دینی و متن مکتوبی هم نباشد. این همان فقه عقلی است که البته



خوب است که همه مستقلات عقلی جایی جمع شود شاید هم مناسب باشد که در پایان نامه‌هایی به آن پرداخته بشود.

حکم مستقل عقل به حسن و قبح به نظر می‌آید مثل حکم شریعت به درجاتی تقسیم می‌شود یعنی مثل استحباب و وجوب حسن الزامی و غیر الزامی داریم و مثل کراهت و حرمت قبح هم درجات ضعیف و درجات قوی دارد که در حد الزام هست این مقدمه مبسوطه‌ای بود که فراتر از این بحث است و در جاهای مختلف هم تأثیرگذار است.

نتیجه‌گیری از مقدمه

نتیجه‌گیری که می‌توانیم از این مقدمه کلیه با عنوان فقه عقلی داشته باشیم این است که همیشه لازم نیست از مستقلات عقلیه الزام بیرون بیاید بلکه ممکن است گاهی با قاعده ملازمه احکام مستقل عقلی ما را به یک استحباب یا کراهت شرعی برساند، عقل حکم به حسن و قبح می‌کند نه در درجه‌ای که الزام باشد، قاعده ملازمه هم در حد خودش می‌گوید شرع این را می‌پذیرد و پذیرش شرع هم در حد استحباب و کراهت می‌شود.

اگر ما این بحث را بپذیریم که به عنوان یک اصل و قواعد کلی مطرح کردن ممکن است در بحثی مثل غیبت مثل دلیل عقلی بگوییم که یک احتمال این است که عقل در ظلم به دیگران و ایذاء و هتک حیثیت حکم مستقل دارد و مصداق آن عیب‌جویی است اما اینکه پشت سر یا پیش رو باشد چیز خاصی در عقل وجود ندارد، حکم عقل روی کبرای کلی و جنس غیبت است نه خصوص عنوان غیبت، بنابراین در عنوان غیبت حکم جدید عقلی نداریم غیر از حکم کلان؛

احتمال دوم این بود که علاوه بر ملاکی که روی جنس آمده روی این خصوصیت هم حکمی آمده که نتیجه آن حرمت مضاعف می‌شود؛

احتمال سوم مبتنی بر بیانی است که در باب مستقلات عقلیه و درجه‌بندی حسن و قبح عرض کردیم؛ ممکن است کسی بگوید پشت سر بودن کمی با جلو رو فرق دارد؛ از آن طرف نمی‌توانیم مطمئن بشویم ملاک ملزومی در



اینجا هست، ممکن است بگوییم مذمومیت و قبحی اینجا هست ولی اینکه بگوییم این قبح در حد حرمت است، این طور نیست؛ به این معنا است که در صورتی که در غیاب شخص عیبی برشمرده شود تأکد پیدا می‌کند ولی نه اینکه غیبت ملاکی باشد که اگر مستقل هم بود بگوییم عقل در حد حرمت به آن حکم می‌کند در عین حال عقل این را چیز بدی می‌داند و لذا یک نوع کراهتی است که با حرمت جمع می‌شود و موجب تأکدی می‌شود در حد عقلی بیش از این نمی‌آید. این احتمال تقریباً یک نوع وجه جمعی بین دو احتمال است از یک طرف نمی‌شود گفت پشت سر بودن حتماً ملاکی است که مضاف بر اصل عیابیت قبح جدیدی دارد؛ از آن طرف بگوید هیچ فرقی ندارد. در پشت رو بودن چون نمی‌تواند دفاع بکند یک مذمومیتی هست؛ ممکن است بگوید این مذمومیت و قبح در حد درجه خفیفه حکم عقل به قبح بعضی از امور است البته چون با حرمت جمع شده کراهت و حرمت هر جا جمع بشود حرمت شدیدتر خود را می‌رساند.

-البته جلوی رو بودن هم از حیث دیگری مذمومیت دارد چون یک نوع آزار رساندن است می‌گوید جلوی رو هم حیا نمی‌کند و طرف را مورد طعن و عیب‌جویی قرار می‌دهد.

این چیزی است که درجه را بالا می‌برد نه حکم عقلی به حرمت جدیدی که دو حرمت اینجا جمع شود. این هذا هو الاقرب من بین الاحتمالات ثلاث و اظهر من الاحتمالین سابقین یک بحثی در باب حکم عقلی است که مبسوط‌تر شد. مبحث امروز که هم یک بحث کلان حکم عقلی داشتیم هم نتیجه‌گیری از حکم کلی در بحث خودمان داشتیم باید در بحث و دلیل اول که حکم عقلی است قرار بگیرد بعد از آن وارد آیه شریفه شدیم که یک آیه در سوره حجرات بود و دلالتش واضح بود نکات فقهی در ذیل آیه را بیان کردیم -البته نکات فراوان دیگری هم به لحاظ تفسیری وجود دارد که ما از آن عبور می‌کنیم -

دلیل دوم: آیه ۱ سوره همزه

آیه دوم آیه اول سوره همزه بسم الله الرحمن الرحيم «وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ» «۱» «الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ» «۲» «يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ» «۳».



همزه و لمزه‌ای که در این آیه آمده است و آیات دیگری که در این مفهوم آمده، جدا قرار نمی‌دهیم چون همین مفهوم را دارد:

یکی آیه یازده سوره حجرات قبل از آیه غیبت است **أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرُوا قَوْمًا مِّنْ قَوْمٍ عَسَىٰ أَن يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ وَلَا نِسَاءً مِّنْ نِّسَاءٍ عَسَىٰ أَن يَكُنَّ خَيْرًا مِنْهُنَّ وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَزُوا بِالْأَلْقَابِ بِئْسَ الْأَسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ وَمَن لَّمْ يَتُبْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ «۱۱»**.

آیه سوم سوره قلم آیه یازده هست **لَا تَطْعُ كُلَّ حَلَّافٍ مَّهِينٍ «۱۰» هَمَّازٍ مَشَاءٍ بِنَمِيمٍ «۱۱»** که از هم‌آواز اطاعت نکن؛ و آیه چهارم هم در این زمینه که کسانی که به پیغمبر اکرم طعن می‌زدند آیه پنجاه و هشت سوره توبه **«مِنْهُمْ مَنْ يَلْمِزُكَ فِي الصَّدَقَاتِ فَإِنْ أُعْطُوا مِنْهَا رَضُوا وَإِن لَّمْ يُعْطُوا مِنْهَا إِذَا هُمْ يَسْخَطُونَ» «۵۸»**؛

و آیه پنجم که با همین الفاظ است آیه هفتاد و نه سوره توبه است **«الَّذِينَ يَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الصَّدَقَاتِ وَالَّذِينَ لَا يَجِدُونَ إِلَّا جُهْدَهُمْ فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» «۷۹»** این پنج آیه است که محور را ویل لکل همزه لمزه قرار می‌دهیم اگر نکاتی ذیل آن باشد می‌گوییم.

بنابراین **«وَيْلٌ لَّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ»** دومین آیه می‌شود و چهار آیه دیگری که هم‌خانواده با این آیه هست از حیث اینکه عنوان همز یا لمز در آن آمده است ممکن است در بحث غیبت به این آیه شریفه استشهاد بشود و اینکه مفهوم همز و لمز یا غیبت است یا مفهوم عامی دارد که یک قسم آن غیبت است یا با غیبت من وجه است و به نحوی می‌شود این آیه را در بحث غیبت مورد استدلال قرار داد.

مباحث موجود در آیات مورد نظر

در این آیه شریفه که بعضی به آن تمسک کرده‌اند و در بعضی از کتب فقهی خاصه هم به آن آیه استشهاد شده و احتمالاً در کتب عامه هم باشد؛ به عنوان دومین دلیل قرآنی حرمت غیبت قابل بحث است. در این آیه بر اساس اسلوبی که در مباحث تفصیلی داریم نکاتی عرض می‌کنیم و در ضمن نکات معلوم می‌شود که استدلال به این آیه شریفه چه مقدار قابل قبول است.



بحث اول: ویل مفید چه حکمی است؟

اولین نکته این است که ویل مفید چه حکمی است؟

نظیر این سؤال در بحث تطفیف بود که بحث نسبتاً مبسوطی آوردیم. مصادیق مجموعه ویل‌های قرآن - که حدود ده‌تایی می‌شود - را دیدیم و بررسی انجام شد. دو احتمال می‌شود طرح کرد

- احتمال اول اینکه ویل مفید مطلق مبعوضیت است و مفید حرمت نیست، مفهوم وای همان وای فارسی است و مفید مبعوضیت است برای اینکه ممکن است هم در امور مکروه و محرم و هم ترک واجبات و مستحبات به این معنا باشد ولی در روایات گاهی به مکروهاتی که شدید است ویل گفته شده و مبعوضیت بالایی دارد. در مواردی در قرآن حرمت روشن است؛

- احتمال دوم که اظهر هست این که ویل مفید حرمت است و همان مقدمات و بحثی که در دلالت نهی بر حرمت می‌آوریم اینجا هم هست.

اگر خدا بفرماید یا در حدیثی بیاید که **إِنَّ اللَّهَ يَبْغُضُ كَذَا** یا **يَكْرَهُ كَذَا** همان‌جا می‌گوییم در مقام بیان بوده یعنی راهی برای غیر از آن باقی نمانده و مبعوضیت در حد کامل هست با همان مقدماتی که در دلالت نهی بر حرمت گفتیم. ویل هم بیان بغض و کراهت الهی است وقتی این بغض و کراهت و نفرین بیان می‌شود با همان دلیل حکم عقل یا مقدمات حکمت یا سه چهار راهی که در صیغه نهی گفتیم دلالت بر حرمت می‌کند و مؤکد و مؤید استعمالات قرآنی است که غالباً استعمالات تحریمی است و استعمال تنزیهی در بعضی از روایات با قرائنی است و **أَلَا عَلَى الْقَاعِدَةِ** در حرمت است.

به نظر می‌آید نباید در این تردید کرد، ویل للمطففین، ویل للمکذبین، ویل لکل همزة لمزة، یا آنجایی که ویلنا می‌گوید همین‌طور است یعنی آن کار واقعاً مشمول نفرین و بغض الهی است. این مطلب را در آیه ویل للمطمفین طرح کرده بودیم و استظهار عرفی از اینکه مولایی بگوید که وای بر تو که این کار را کردی، این است که این کار



بغض اکید دارد و حرمت در آن هست و مولا می‌تواند در روز قیامت احتجاج بکند و بنده نمی‌تواند بگوید به نظرم این یک چیز معمولی متعارف بود. این نشان می‌دهد متفاهم عرفی این است با همان مقدماتی که در دلالت نهی بر حرمت بود.

بحث دوم: جمع صفات

نکته دوم شبیه نکته‌ای است که در آیه غیبت عرض کردیم که در این آیه دارد «وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَ عَدَدَهُ يَحْسِبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ كَلَّا لَيُنْبَذَنَّ فِي الْحُطَمَةِ وَ مَا أَذْرَاكَ مَا الْحُطَمَةُ نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْفُؤَادَةِ أَنْهَا عَلَىٰ هِمِّ مُؤَصَّدَةٍ فِي عَمَدٍ مُّمَدَّدَةٍ» دو نکته در آیه هست که سؤال‌برانگیز است یکی اینکه همزه و لمزه با هم جمع شده بعد «الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَ عَدَدَهُ» و ویل روی ترکیبی از این اوصاف آمده «همزه لمزه، الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَ عَدَدَهُ» اینجا سه چهار وصف با هم به صورت توصیفی آمده ویل روی این ترکیب آمده است مثل اینکه در طرف ایجابی هم می‌گوید «هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ» (بقره/۲-۳) یا «بَشَرِ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ كَذَا وَ كَذَا» «وَ عِبَادُ الرَّحْمَنِ - الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا» (فرقان/۶۳) جاهایی هفت هشت تا صفت به‌طور ترکیبی در مقام توصیف مؤمن یا در مقام یک امری آمده است یا آن طرفش هم مثل بحث ما سه چهار صفت جمع شده و توبیخ شده؛ بحث این است که ویل دلالت بر حرمت می‌کند ولی حرمت و خطاب توبیخ آمیز حضرت حق تعلق به یکی از این عناوین نگرفته که بگوییم حرمت را روی این عنوان می‌آورد، شاید نگاه ترکیبی و مجموعی است.

عین این سؤال در آیه غیبت بود ولی نه به این درجه برای اینکه در آیه غیبت داشت که «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَ لَا تَجَسَّسُوا وَ لَا يَغْتَبَ بَعْضُكُم بَعْضًا».

این سه جمله سه خطاب نهی‌ای بود منتهی باهم آمده بود سؤال می‌شد که این‌ها ترکیبی است یا نهی جداگانه به آن تعلق می‌گیرد؟ عذاب اخروی به همه ترکیبی یا مستقلاً به آن تعلق می‌گیرد که می‌گفتیم بعید است حالت ترکیبی



ملحوظ باشد بلکه جداجدا ملاک حرمت دارند. در اینجا نظیر آن سؤال منتهی با وجه آکدی است؛ می‌گوید «وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ الَّتِي جَمَعَ مَالًا وَ عَدَدَهُ» جمله صفتی و به هم پیوسته است که این سؤال مطرح می‌شود آیا ویل و عتاب و خطاب با نگاه جمعی و ترکیبی و ارتباطی روی ترکیب این‌ها آمده یعنی مجموعه حرام است یا حالت استقلالی دارد؟ این یک قاعده تفصیلی کلی است که در خیلی جاها داریم و بعید است که احتمال اول ارتباطی را بپذیریم، احتمال استقلالیت قریب است.

احتمالات موجود

- ۱- احتمال اول ارتباطیت این‌ها هست و می‌گوییم ترکیب و کل حرام است و ویل روی آن می‌آید؛
- ۲- احتمال دوم این است که درست است این‌ها ترکیبی آمده ولی متفاهم عرفی این است که در تک‌تک این‌ها ملاک تام برای اینکه ویل به آن تعلق بگیرد وجود دارد.

بررسی احتمالات

ظاهراً در چنین مواردی که این مجموعه اوصاف به این شکل درمی‌آید گر چه ترکیب آن حالت مضاعف و مؤکدی دارد ولی متفاهم در مقام محاوره و خطاب این است که اوصاف در این موارد هرکدام مستقلاً ملاک تعلق ویل و نهی و عتاب و خطاب است. این مستند به یک استظهار عرفی در مقام محاوره و خطاب است که با مناسبات حکم و موضوع وقتی عناوین را می‌بیند بعید می‌داند که می‌خواهد کلش را بگوید.

در جَمَعَ مَالًا وَ عَدَدَهُ بعید است آن دو از هم جدا باشد ولی این ظاهراً جدا است. پس:

- اولاً در این نوع موارد این عناوین استقلالی دیده می‌شود نه ترکیبی و ارتباطی؛
- ثانیاً در کلی این هم تردید نکنیم همزه و لمزه مستقلاً مقصود است ممکن است کسی بگوید خطاب به «جَمَعَ مَالًا وَ عَدَدَهُ» تعلق نمی‌گیرد و مؤکد هم هستند ولی «همزه و لمزه» مستقلاً مقصود است.

شاهد این است که در آیات و جاهای دیگر همز و لمز جدا آمده است؛ و لذا در اینجا حالت ترکیبی مقصود نیست و به‌طور جداگانه حرمت در آن وجود دارد و اگر این قاعده کلی را نپذیریم هم مناسبات حکم و موضوع



اقتضا می‌کند که همز و لمز مستقلاً موضوعیت داشته باشد و هم اینکه به‌تنهایی در آیات دیگر آمده و مؤید می‌شود که این به‌تنهایی مورد خطاب و عتاب و تحریم است. این یک جهت دیگر در آیه که حرمت ثابت شد و روی همزه و لمزه آمده است.

سؤال: شأن نزول آیه چیست؟

جواب: شأن نزول آیه این است که آدم‌های پول‌دار افراد بی‌پول را مسخره می‌کردند و شأن نزول مخصص نیست بلکه ترکیبی است و در حال ترکیبی تضاعف و تأکد دارد؛ اگر کسی قاعده کلی را نپذیرد یا در چنین جایی که چنین شأن نزولی دارد نپذیرد به خاطر اینکه همز و لمز مستقلاً در آیات دیگر آمده قرینه می‌شود که باید مستقل بگیریم.

سؤال: آیا می‌شود الغاء خصوصیت ترکیبی کرد؟

جواب: الغاء خصوصیت ترکیبی مشکل است چون می‌گویند جمع است و اگر بگوییم تکش هم مثل آن است کمی دشوار است، باید بگوییم از ابتدا ظهور خطاب این است. عرف برداشت می‌کند که در تک‌تک این‌ها وای بر او هست. برخلاف ظهور اولیه که این ترکیب است مناسبات حکم و موضوع این را جدا می‌کند.

سؤال: چند احتمال در این مورد وجود دارد؟

جواب: احتمال اول همین است اگر کسی بخواهد عددی بحث بکند و ظهور اولیه را بگوید می‌گوید یک ویل روی این مجموعه آمده، انسان همزه و لمزه‌ای که «الذی جَمَعَ مَالًا وَ عَدَدَهُ». شأن نزول هم همین را می‌گوید یعنی موردی است که کسی با انباشتگی مال سرمست شده و دیگران را به باد طعنه و سخریه می‌گیرد منتهی ما می‌گوییم در مقام محاورات و خطابات مولا و آیاتی از این قبیل عرف این حالت ترکیبی را الغاء می‌کند. اگر کسی این را نپذیرد بخصوص شأن نزول که ما را دور می‌کند از اینکه احتمال دوم را بپذیریم باید بگوییم همزه و لمزه در جاهای دیگر چون مستقل آمده قرینه خارجی می‌شود برای اینکه همزه و لمزه مستقل مقصود است ولی این شبهه یک شبهه مهمی در آیه است.

جهت سوم این است که «الذی جَمَعَ مَالًا وَ عَدَدَهُ» را هم کنار می‌گذاریم، خود همزه و لمزه هم دو تا است که باید درستش بکنیم ولی این واژه‌ها را از یکدیگر جدا بکنیم؛



مشکل دیگری وجود دارد که این صیغه مبالغه است مبالغه یعنی کسی که دائم مرتکب این عمل می‌شود، می‌خواهیم بگوییم ولو یک بار ویل، یک بار یلمز یهمز درحالی که اهل لغت به اتفاق می‌گویند یعنی انسان و شخصی که کثیر اللمز و الهمز است این یک مانع دیگری در استدلال به آیه است برای اینکه می‌خواهیم استدلال به دلیلی بکنیم تا بگوییم جنس و نوع غیبت حرام است ولو یک بار نه اینکه حرفه او شده و شخصیت او شخصیتی شده که دائم همز و لمز و غیبت می‌کند. اینجا هم عین قبلی باید بگوییم در جاهایی که قرآن حالت‌های مبالغه و همزه و لمزه بیاورد در مقام محاوره کثرت این برای یک تأکیدی است و الا اگر آن هم نباشد در متن آن ماده ملاک مبعوضیت وجود دارد؛ اینجا هم عین دو احتمال قبلی ظاهر اولیه اش این است که ویل و مبعوضیت و حرمت اولاً روی کسی آمده که جمع مالا و عدده و همزه و لمزه هست ثانیاً اگر همزه و لمزه را جدا بکنیم یعنی کسی که کارش این است نه اینکه یک بار این کار را انجام بدهد، ولی بعید نیست به قرائن خارجی و داخلی و مناسبات حکم و موضوع بگوییم که کثرت انباشتگی آن مذمت است و الا تمام ملاک مذمت و مبعوضیت در یک بارش هم هست. با مناسبات حکم و موضوع و قرائن بیرونی ممکن است کسی این طور بگوید؛ و صلی الله علی محمد و آله الاطهار